

از خودبیگانگی، نظرگاه اسلام و متفکران مسلمان

سیروس احمدی *

چکیده

از خود بیگانگی از معدود مفاهیمی است که مورد توجه علوم مختلف از جمله جامعه‌شناسی، روانشناسی، علوم سیاسی و... قرار گرفته و مباحثات و مشاجرات زیادی را برانگیخته است تا جایی که محققان و دانش پژوهان حتی بر سر تعریف دقیق آن نیز توافق نظر ندارند. عده‌ای از آن به عنوان فاجعه قرن معاصر نام می‌برند و عده‌ای از خود بیگانگی را از مهمترین مشکلات بشر در همه اعصار تاریخ می‌شناسند.

از خود بیگانگی به مفهوم امروزی‌اش از غرب اقتباس شده اما همانند بسیاری از موضوعات و مفاهیم، مفهوم از خود بیگانگی نیز بسیار قبل از اینکه مورد توجه متفکران غربی قرار گیرد، مورد توجه اسلام و متفکران مسلمان قرار گرفته است. در این نوشتار ضمن بیان معانی و مفاهیم از خودبیگانگی و نظریات جامعه‌شناسان و روانشناسان در این مورد به بیان نظرگاه اسلام و چهارم تفکر بزرگ مسلمان، فارابی، ابن‌خلدون، آیت‌الله مطهری و دکتر شریعتی می‌پردازیم.

مقدمه

از خودبیگانگی ترجمه واژه (Alienation) می‌باشد. ریشه لغت، (alienar) به

معنای بیگانه ساختن است. در اقتصاد، انتقال و واگذاری را می‌رساند و در جامعه شناسی به معنای تجربه خاصی است که موجب می‌شود شخص خود را همچون بیگانه حس کند و یا اینکه بین اعضاء و اجزای شخصیت فرد تجزی حاصل شود و کل شخصیت از معنا بیفتد.

بیگانگی تا مدتهایی در سه معنی زیر به کار می‌رفته است:

- معنی حقوقی: که به معنای انتقال دادن، حواله و واگذاری حقوق و مایملک است.

- معنی جامعه شناختی: که به معنای تنفر یا بیزاری، جدایی و دور افتادن از خود، جامعه و دیگران است.

- معنی روانشناختی: که به معنای جنون، دیوانگی، اختلال و بی‌نظمی در قوای دماغی است. (ساروخانی، ۱۳۷۰، ۲۰). در معنای عام، از خودبیگانگی عبارت است از بیزاری افراد از یکدیگر یا از یک موقعیت یا فرایندی خاص (Marshall 1994,9) در تعریفی دیگر، از خودبیگانگی عبارت است از حالت کسی که از اصل انسانی خود دور افتاده باشد. (سارتر ۱۳۵۲، ۳۲) در مجموع می‌توان این واژه را در مورد کسی که تصویری نابجا و ناسازگار با حقیقت وجودی خویش دارد، به کار برد.

تاریخچه از خودبیگانگی

برخی چون آدورنو (Adorno)، اتزیونی (Etzioni)، لوکاس (Lukacs)، میلز (Mills)، معتقدند که بیگانگی پدیده‌ای خاص جامعه فوق مدرن و صنعتی است. برخی چون فوئر (Feuer) فروم (Fromm) مارکوز (Marcuse) آن را نه ابداعی نو و واژه‌ای جدید بلکه پدیده‌ای کهن و تاریخی در نظر گرفته‌اند. در صدر مسیحیت عیسویان بیگانگی را به مفهوم جدایی از معبود خود (خدا) می‌پنداشتند. انجیل با اشاره به قصه هبوط آدم از بهشت و انفصال وی از درگاه الهی، تصویری از بشر

سرگردان و متعجب در سرزمینی غریب را ترسیم می‌کند. (محسنی ۱۳۷۰، ۲۷) شاید بتوان گفت نخستین بار مفهوم از خودبیگانگی به طور ضمنی در دیالتیک هراکلیتوس به کار رفته باشد. آنجا که گفت: هر پدیده و موجودی اگر در حرکت و تغییر نباشد، تجزیه می‌شود و معتقد بود، «شدن» واقعی است نه «بودن» (آراسته خو ۱۳۶۹، ۱۸۱)

در دوران جدید، اندیشه روسو در رساله‌ای درباره نابرابری، تصویر زنده‌ای که او از خوبی طبیعی انسان و فاسد شدنش توسط جامعه برکشیده است، شاید نخستین سرچشمه مفهوم از خودبیگانگی باشد. (کوزر ۱۳۷۲، ۱۱۰)

هگل (Hegel) شاید نخستین اندیشمندی باشد که تا آن هنگام به طور دقیق به این موضوع نگریسته باشد. هگل جهان هستی را جلوه‌ای از یک حقیقت می‌داند که روح مطلق (absolute idea) نام دارد، انسان و جهان خارج در اصل از یک گوهرند، ولی انسانی که از این معنی آگاه نباشد جهان را مجموعه‌ای از چیزهای بیگانه از خود می‌پندارد. و چون جهان خارج با جان او در اصل یکی است چنین انسانی از نظر هگل با نفس خویش بیگانه است (ستوده ۱۳۷۳، ۲۴۵)

فوئر باخ (L - Feuerbach) با استفاده از مفاهیم هگلی در جهت مقاصدش، پدیده‌های مذهبی را به عنوان هستی‌های عینیت یافته از خودبیگانگی توصیف کرد، در واقع فوئر باخ، دین را عامل از خودبیگانگی دانست. موسز هس (M.Hess) در کتاب جوهر پول، حاکمیت پول و مالکیت خصوصی را از عوامل از خودبیگانگی معرفی کرد.

از خود بیگانگی در نگاه جامعه‌شناسان

جامعه‌شناسان در بررسی از خودبیگانگی عمدتاً متوجه تعیین و تشریح چگونگی مخدوش شدن روابط اجتماعی و حالات و خصوصیات منفصلانه و پرخاشگرانه در قبال جامعه و ساخت اجتماعی‌اند. جامعه‌شناسان بر نقش عوامل

بیرونی و واقعیات اجتماعی در بروز از خودبیگانگی تأکید می‌کنند و آن را به عنوان مسأله‌ای تحمیلی در نظر می‌گیرند. به طور خلاصه نظریات چند تن از مهمترین جامعه‌شناسان در این مورد به شرح زیر است:

کارل مارکس (K. Marx): به نظر مارکس از خودبیگانگی وضعیتی است که در آن انسانها تحت چیرگی نیروهای خود آفریده‌شان قرار می‌گیرند و این نیروها، به عنوان قدرتهای بیگانه خود را متجلی می‌سازند. وی ساختار نظام سرمایه‌داری را عامل این امر می‌داند، مارکس از خودبیگانگی در حوزه کار را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و چهار جنبه را تشخیص می‌دهد:

بیگانگی از خود، بیگانگی از عمل تولید، بیگانگی از محصول کار و بیگانگی از دیگران، به نظر مارکس، راه نجات از بیگانگی حذف مالکیت خصوصی و جمعی نمودن وسایل تولیدی و به تعبیری دیگر، گذر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است (swingewood. 1991, 63)

تونیس (F. Tonnies): وی با طرح دو شکل مختلف از ارتباطات در جامعه یعنی گمیشافت (Gemeinschaft) (اجتماع) و گزشفافت (Gesellschaft) (جامعه) به بیان مسأله از خودبیگانگی می‌پردازد. خصوصیات گمیشافت از دید تونیس عبارتند از، کوچکی جمع، ارتباط عمقی و اراده ارگانیک. به نظر تونیس انتقال از جامعه گمیشافت به جامعه گزشفافت که با خصوصیات همچون بی‌نامی، ارتباط سطحی و وسعت شناخته می‌شود، عامل اصلی از خودبیگانگی است. (ساروخانی ۱۳۷۲، ۴۱)

ماکس وبر (M. Weber): وی با بیان مفاهیم بوروکراسی و عقلانیت، مسأله از خودبیگانگی را مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر وبر، انتقال از فرهنگ قدیم با خصوصیات چون همدردی، مساعدت، خیرخواهی، قدرشناسی و... به فرهنگ جدید که با بوروکراسی و عقلانیت باز شناخته می‌شود، عامل اصلی از خود بیگانگی است. وی آینده را که هر چه بیشتر بوروکراتیزه و عقلایی می‌شود را به عنوان یک قفس آهنین تصور می‌کند که از خودبیگانگی بیشتری را در پی خواهد

داشت. (کوزر ۱۳۷۲، ۳۱۶)

دورکیم (E. Durkheim): وی در کتاب تقسیم کار اجتماعی دو نوع ایده‌آل جامعه را از هم متمایز می‌کند. جامعه با همبستگی مکانیک که دارای ساختار اجتماعی یک شکل، تقسیم کار ناچیز، وجدان جمعی نیرومند و نظام مشترک اخلاقی است. از آن طرف جامعه با همبستگی ارگانیک که با خصوصیات چون بی‌هنجاری، نظام اخلاقی تضعیف شده و تقسیم کار پیچیده و تخصصی، مشخص می‌شود. به نظر دورکیم، انتقال از جامعه با همبستگی مکانیک به جامعه با همبستگی ارگانیک عامل اصلی بروز از خود بیگانگی است. (ریترز ۱۳۷۳، ۷۹)

زیمل (G. Simmel): وی دارای دیدگاهی تناقض‌آمیز می‌باشد. از یک طرف معتقد است که در جوامع پیشین، فرد به حلقه‌های محدود اجتماعی تعلق و وابستگی داشت، چنین حلقه‌های محدودی فرد را به شدت در قبضه خود داشتند و نتیجه این امر، از خود بیگانگی فرد بود، اما جهان نوین به علت تعلق فرد به حلقه‌های متعدد اجتماعی، آزادی فزاینده فرد را نشان می‌دهد، از این دیدگاه، زیمل معتقد است جهان نوین در واقع باعث رهایی از قید و بند بیگانگی است. اما از طرف دیگر زیمل با طرح مفاهیم فرهنگ عینی و فرهنگ فردی (ذهنی) به بیان مسأله می‌پردازد. به نظر زیمل فرهنگ عینی آن اموری هستند که انسانها تولید می‌کنند (هنر، علم، فلسفه و...) و فرهنگ فردی، ظرفیت فرد را برای تولید، جذب و کنترل عناصر فرهنگ عینی را می‌رساند. از دید زیمل، در جامعه پیشین، فرهنگ فردی این ظرفیت را برای تولید، جذب و کنترل دارا می‌باشد اما در جامعه نوین، فرهنگ فردی قادر به جذب و کنترل فرهنگ عینی نمی‌باشد و این امر باعث بروز از خود بیگانگی است. (کوزر ۱۳۷۲، ۲۶۶)

از خود بیگانگی در نگاه روانشناسان

روانشناسان، از خود بیگانگی را در سطح فردی مطالعه می‌کنند و عمدتاً متوجه

بی‌هنجاری روانی هستند. در بی‌هنجاری روانی، احساسات فرد در قبال خود سنجیده می‌شود.

عمده تئوریهای ارائه شده از سوی روانشناسان در این زمینه متعلق به روانکاوان است، درحوزه روانکاوی، از خود بیگانگی به عنوان گونه‌ای بیماری و مرض روانی در نظر گرفته می‌شود که از اختلالات و نابسامانیها در یکی از لایه‌های سه‌گانه شخصیت فرد (نهاد، من، من برتر)

جان دیویی (J. Dewey): اصطلاح دوگانگی شخصیت را به جای از خود بیگانگی به کار می‌برد و از خود بیگانگی را ناشی از ناکامیهای اساسی عاطفی و احساسی می‌داند و معتقد بود، که این پدیده شخص را ناگزیر می‌کند تا با خود و جامعه بیگانه و در ستیز باشد.

اریک فروم (E. Fromm): از دید فروم، انسان در برابر دو پدیدارگوناگون، انسان شد. از دست دادن غریزه و به دست آوردن خود آگاهی، انسان موجودی است که بخشی از او الهی است و بخشی حیوانی، بخشی محدود است و بخشی نامحدود، به نظر فروم زمانی که فرد توانایی برقراری رابطه مبتنی بر خردگرایی را با دیگران از دست بدهد یا به عبارتی بعد الهی او تضعیف و بعد حیوانی او فعال شود احساس از خود بیگانگی می‌کند. (تنهایی ۱۳۷۲، ۲۱۳) فروم از سوی دیگر، انتقال از جامعه قرون وسطی به جامعه صنعتی و پیدایش مالکیت خصوصی، روابط اجتماعی و نظام ارزشهای سرمایه‌داری، فرهنگ صنعتی و بوروکراسی و عقلانیت را باعث بروز از خود بیگانگی می‌داند. (فروم ۱۳۵۷، ۱۳۰)

رایزمن (D. Reisman): وی الگوهای اجتماعی کننده جامعه مدرن و صنعتی را عامل اساسی از خود بیگانگی معرفی می‌کند. به نظر وی الگوهای اجتماعی کننده جامعه مدرن به گونه‌ای است که فرد را پیش از آنکه متوجه خود کند تحت ارشادات دیگران در می‌آورد در چنین شرایطی است که فرد ارتباط بنیادی را با خویشتن خود گم کرده و دچار نوعی بحران هویت می‌گردد. (محسنی ۱۳۷۰)

اینها چکیده‌ای از نظریات جامعه‌شناسان و روانشناسان پیرامون از خوب‌بیگانگی بود، آنچه تقریباً همه این متفکران در آن اشتراک داشتند این بود که از خودبیگانگی، فاجعه بزرگ قرن معاصر می‌باشد، گرچه آنها تلویحاً این را نیز می‌پذیرند که از خود بیگانگی از گذشته‌های تاریخی بسیار دور، وجود داشته است.

اسلام و از خودبیگانگی

اسلام مسأله از خودبیگانگی را مدتها قبل از اینکه به اذهان متفکران غربی راه باید، به طور بسیار زیبا و دقیق بیان کرده است و علاوه بر آن که عوامل از خودبیگانگی را برمی‌شمارد، راه‌هایی و نجات از این معضل را نیز مشخص می‌کند: در این مورد لازم است نظرگاه اسلام را به طور مفصل‌تری مورد بررسی قرار دهیم.

جهان‌بینی اسلام

جهان‌بینی اسلام بر اساس خدا محوری است: در این نظام، خداوند محور همه امور است. مبدأ عالم وجود، ذات اقدس الهی است، از دیدگاه قرآن:

- خداوند خالق هستی است: الحمد لله فاطر السموات و الارض (فاطر ۱ /)

- همه موجودات از او سرچشمه گرفته‌اند و به سوی او بازگشت می‌کنند:

انا لله و انا اليه راجعون (بقره/ ۱۵۶).

- خداوند تنها قانونگذار و فرمان‌دهنده است: ان الحكم الا لله (یوسف/ ۴۰)

پیدایش انسان

قرآن در چند مورد به خلقت و پیدایش انسان اشاره کرده و آغاز خلقت و چگونگی آن را بیان می‌کند. از جمله می‌فرماید:

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم (اعراف/ ۱۱).

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است دو بعدی، یعنی طبیعت انسانی هم دارای بعد مثبت است و هم بعد منفی، انسان هم می‌تواند سیر صعودی پیدا کند و هم سیر نزولی. در نهاد او هم استعداد گرایش به خیرها و نیکی‌ها وجود دارد و هم گرایش به شر و زشتیها. انسان در بعد مثبت طبیعت خود، گرایش به خدا دارد، دارای وجدان است و استعداد آن را دارد که به سوی خدا، سیر کند و موجودی متعالی بشود، انسان در این بعد، استعداد آن را دارد که خود را به مقام نفس مطمئنه برساند. (نصری ۱۳۶۸، ۶۱)

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضيةً مرضيةً فادخلي في عبادي وادخلي جنتي (فجر/ ۳۰- ۲۷)

در بعد منفی، طبیعت انسانی، بخیل، حریص، مجادله‌گر، دوستدار مال و طغیانگر است. طبیعت منفی انسان به گونه‌ای است که انسان می‌تواند خود را به اسفل السافلین بکشانند: ثم رددناه اسفل السافلین الا للذین آمنوا و عمل الصالحات فلهم اجرا غیر ممنون (تین/ ۵/۶)

تناسب و هماهنگی ابعاد انسان

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی متعالی است، ابعاد وجودی انسان دارای تناسب و هماهنگی است. (جعفری ۱۳۶۱، ۱۶) انسان موجودی است که خداوند او را در نیکوترین تقویم آفریده است. ولقد خلقنا الانسان في احسن تقویم (تین/ ۴)

انسان از دیدگاه قرآن موجودی است که پیروها و استعدادهايش به بهترین وجهی ترکیب و تعدیل شده است. مقومات وجودی انسان به گونه‌ای هماهنگ آفریده شده است به عبارتی دیگر انسان مرکب از مقومات فطری و غریزی فراوانی است که این‌ها در نیکوترین صورتهای ممکن آفریده شده‌اند تا انسان بتواند با استفاده از نیروی اختیار و انتخاب، خود را به سر منزل مقصود برساند. و صورکم فاحسن صورکم (تغابن/ ۳)

ویژگیهای انسان

- قرآن، ویژگیهای انسان را چنین بر می شمارد، (باهر ۱۳۷۱، ۶۱)
- مقام خلافت: انی جاعل فی الارض خلیفه (بقره/۳۰)
- علم و آگاهی: و علم آدم الاسماء کلها (بقره/۳۱) علم الانسان مالم یعلم (علق/۵)
- و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده
لعلکم تشکرون (نحل/۷۸)
- اراده و آزادی: فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر... (کهف/۲۹)
- انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفورا (دهر/۳)
- خلاقیت، ابداع و قدرت تصرف: و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض
جمیعاً منه... (جاثیه/۱۳).
- از طرف دیگر قرآن ویژگیهای بعد مادی انسان را نیز چنین بر می شمارد:
- انسان دوستدار مال دنیا و سود جوست: انه لمح الخیر لشدید (العادیات/۸)
- الهیکم التکاثر (التکاثر/۱) و تحبون المال حباً جماً (فجر/۲۰)
- انسان از ضرر فرار می کند: و اذامس الانسان ضرراً دعا ربه منیباً الیه (زمر/۸)
- انسان حيله گر است: ان رسلنا یکتبون ما تمکرون (یونس/۲۰)
- طغیان گر است: کلا ان الانسان لیطغی. ان راه استغنی (علق/۷ و ۶)
- شتابگر است: و کان الانسان عجولاً (اسراء/۱۱)
- ناتوان است: و خلق الانسان ضعیفاً (نساء/۲۸)
- ممسک و بخیل است: و کان الانسان فتوراً (اسراء/۱۰۰)
- اعتدال ندارد: ان الانسان خلق هلوعاً (المعارج/۱۹)
- جدال پیشه است: و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً (کهف/۵۴)
- کفران پیشه است: فان الانسان کفور (شوری/۴۸)

هدف حرکت انسان

از دیدگاه قرآن همه تعالیم اسلام برای شکوفا کردن مجموعه استعدادها و

نهادهای انسان و متکامل کردن او به سوی کمال ابدی است. حرکت انسان به سوی کمال، بالا رفتن و تعالی است و نقطه اوج تعالی انسان، الی الله است، ... الی الله المصیر (نور/۴۲) یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فلاقیه (انشقاق/۶) انسان در این حرکت باید با هر چیزی که دست و پاگیر است و او را سرکوب و خرد و پست می سازد و هر چیزی که او را فاسد و خراب می کند تا شکوفا شده و متعالی گردد.

قرآن سپس به این موضوع اشاره می کند که خوب و بد مبارزه کند به انسان آموخته شده و این خود انسان است که می تواند هم به نفس مطمئنه برسد و هم به اسفل السافلین:

و نفس و ماسویها فالهما فجورها و تقویها (شمس/۸ - ۷)

قسم به نفس انسان و آن کسیکه او را کامل و موزون آفرید و نیک و بدش را به وی الهام کرد.

هدیناه النجدین (بلد/۱۰) و راه خیر و شر را به او نشان دادیم.

عوامل رشد و تعالی انسان

قرآن بعد از اینکه هدف حرکت انسان را کمال ابدی و قرب به خدا معرفی می کند، عوامل این تکامل را نیز بیان می فرماید.

- ایمان: والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و... (عصر/۳ - ۱)

- علم و تفکر: یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات (مجادله/۱۱)

- عمل صالح: لکل درجات مما عملوا (انعام/۱۳۲)

والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و... (عصر/۳ - ۱)

عوامل بازدارنده رشد و تعالی انسان

از نظر قرآن، انسان به هر چه غیر خدا تعلق و وابستگی پیدا کند آن چیز مانع

رشد او خواهد بود. قرآن صراحتاً بعضی از عوامل بازدارنده را چنین بیان می‌کند:

- خودستایی: فلا تزکوا نفسکم هو اعلم بن اتق (نجم/۳۲)

- حب دنیا و دنیازدگی: ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی

الآخرة الاقلیل (توبه/۳۸).

- خودپرستی: افرایت من اتخذ الهه هوئله و اضله الله علی علم و... (جاثیه/۲۳)

- غفلت: و لقد ذرانا لجهنم کثیراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین

لا یبصرون... (اعراف/۱۷۹)

- تکبر و خودبینی: تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا

فساداً و العاقبه للمتقین (قصص/۸۳)

- تقلید و شخصیت زدگی: قالوا جئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه اباؤنا... (یونس/۷۸)

- پیروی از کثرت: و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله یتبعون الا الظن

و ان هم الا یخرون (انعام/۱۱۶)

- کتمان حق: یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون

(آل عمران/۷۱)

- مجادله با حق: ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک (مومن/۴)

- عنادجویی: و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من

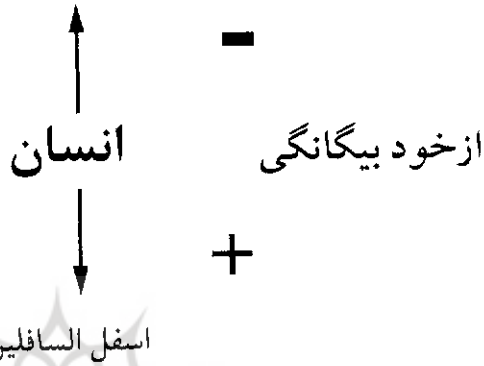
السماء (انفال/۳۲)

- پیروی از ظن و گمان: و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من

الحق شیئاً (نجم/۲۸)

در یک جمع بندی می توان گفت، انسان دارای یک مبدأ و دو مقصد است:

کمال و تعالی (قرب به خدا)



اسلام مقصد نهایی انسان را سیر صعودی در جهت خیر و نیکیها، کمال و تعالی و نهایتاً قرب بخدا معرفی می کند، از دیدگاه اسلام هر چیزی که انسان را از مسیر رشد و کمال و تعالی باز دارد، عاملی برای خود بیگانه کردن انسان است: عواملی چون خودستایی، غرور، دنیاپرستی، عنادورزی، غفلت، تکبر و خودبینی و... از مهمترین این عوامل می باشد. زمینه و لازمه بروز این عوامل نیز چیزی نیست جز فراموش کردن خدا، نتیجتاً در دیدگاه اسلام از خود بیگانگی به معنای از خدا بیگانگی است:

ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانهم انفسهم اولئك هم الفاسقون (حشر/۱۹)
 و از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را به خود فراموشی دچار ساخت، آنها گروه فاسق می باشند.
 قرآن در وصف کسانی که از خود بیگانه شده اند (خدا را فراموش کرده اند) می فرماید:

لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعین لا يبصرون بها... (اعراف ۱۷۹)
 آنها را دلهایی است که با آن در نمی یابند و دیدگانی است که نمی بینند و

گوشه‌هایی است که نمی‌شنوند.

از سوی دیگر، قرآن راه‌هایی از معضل از خود بیگانگی را نزدیکی به خدا و در جهت سعادت و کمال معنوی حرکت کردن بیان می‌کند.

الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله، الا بذكر الله تطمئن القلوب (رعد / ۲۸)

کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با ذکر خدا اطمینان یافته است، آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. متفکران بزرگ مسلمان نیز با چنین دریافتی از دیدگاه اسلام و کتاب قرآن به بیان و بررسی مسأله از خود بیگانگی پرداخته‌اند گرچه ممکن است صراحتاً از مفهوم از «خود بیگانگی» استفاده نکرده باشند. اما تحلیل‌هایشان دقیقاً نشانگر بیان مفهوم از خود بیگانگی می‌باشد.

ابونصر فارابی (۳۳۹ - ۲۵۹)

احتمالاً فارابی نخستین اندیشمند مسلمان است که در آثارش به طور ضمنی به بیان مفهوم از خود بیگانگی پرداخته است. فارابی به عنوان یک متفکر و اندیشمند مسلمان ذات مقدس باری تعالی را خالق همه چیز و همه موجودات و مبرا از همه نقایص می‌داند از دید فارابی انسان به عنوان کاملترین موجود عالم طبیعت در رأس هرم موجودات طبیعی قرار دارد و لازم است مختصات و ویژگی‌های وی مشخص گردد. (خوشرو ۱۳۷۲، ۳۱)

فارابی علوم را در پنج فصل به ترتیب زیر تقسیم بندی می‌کند: علم زبان، علم منطق، علم تعالیم، علم طبیعی و الهی، علم مدنی، فقه و کلام.

علم مدنی از دیدگاه فارابی به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: ۱ - تعریف

سعادت ۲ - راه‌های رساندن جامعه به سعادت حقیقی (فارابی ۱۳۶۴)

فارابی در تعریف سعادت می‌نویسد: سعادت عبارتست از سیرورت و انتقال و تحول نفس در کمال وجودی خود بدان مرتبتی که در قوام خود محتاج به ماده نباشد و این امر به این معنی است که تا آنجا کمال یابد که از جمله موجودات مفارق

و میرای از ماده گردد. (فارابی ۱۳۵۴، ۲۳۶)

فارابی با در نظر گرفتن مسأله سعادت، جوامع را به شرح زیر تقسیم بندی می‌کند: مدینه فاضله و مدینه‌های غیر فاضله (جاهلیه، فاسقه، متبدله، ضاله).

مدینه فاضله: فارابی در تعریف مدینه فاضله می‌نویسد: آن مدینه که مقصود حقیقی از اجتماع در آن تعاون بر اموری است که موجب حصول و وصول به سعادت آدمی است، مدینه فاضله است. به عقیده فارابی تنها مدینه فاضله وسیله نیل به سعادت می‌باشد و اجتماعات دیگر بر حسب آرمانهای غیر حقیقی و همچنین جهل و ناآگاهی مردم به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند که هر یک به نحوی با مدینه فاضله در تضاد و تعارض می‌باشند (فارابی ۱۳۵۴، فصل ۲۶)

مدینه‌های غیر فاضله: مدینه‌هایی که متضاد مدینه فاضله‌اند و عبارتند از مدینه‌های جاهلیه، فاسقه، متبدله و ضاله، از دیدگاه فارابی مدینه جاهلیه خود منقسم به جماعات و مدینه‌هایی به شرح زیر است:

۱- مدینه ضروریه، که هدف و قصد مردم آن، اکتفا کردن بر ضروریات زندگی و آنچه قوام تن انسانهاست، از انواع خوردنیها، نوشیدنیها، پوشیدنیها و منکوحات و تعاون در طریق بهره گرفتن از اینگونه امور.

۲- مدینه نداله: که هدف و قصد مردم آن تعاون در راه رسیدن به ثروت و مکنت است.

۳- مدینه خست و شقوت: که هدف مردم آن بهره گرفتن از لذتهاست مانند خوردنیها، نوشیدنیها و ... بالجمله لذت بردن از امور محسوسه

۴- مدینه کرامت: که هدف و قصد مردم این است که مورد اکرام واقع شده و ممدوح و مذکور و مشهور بین امتهای شوند.

۵- مدینه تغلبیه، که هدف و قصد مردم آن قهر و غلبه بر غیر می‌باشد.

۶- مدینه جماعیه: که هدف مردم آن آزادی است و اینکه هر چه بخواهند انجام دهند و در هیچ امری اصلاً و ابداً مانع از ارضای هوی و هوس خود نشوند.

انواع دیگر مدینه‌های غیر فاضله از دید فارابی به شرح زیر می‌باشند:
 مدینه فاسقه: که آراء و عقاید مردم عیناً همان آراء و عقاید مدینه فاضله است و
 مدینه ای است که مردم، سعادت را بخوبی می‌شناسند و به ذات خداوند عزوجل
 آگاهی داشته و بدان معتقدند اما افعال و کردار آنان بسان افعال و کردار مدینه‌های
 جاهلیه است. به عبارتی عقاید صحیح دارند اما عملشان فاسد است.
 مدینه متبدله: همان مدینه فاضله است که در اثر سوخ عقاید و افکار غلط تغییر
 ماهیت و هویت داده و بواسطه جهل و نادانی مردمان آغشته به انحرافات و
 تباهی‌ها شده است.

مدینه ضاله: که مردمش در زندگی بازپسین همین سعادت را خواهند (سعادت)
 که مدینه فاضله خواهد) لکن این امر نزد مردم آن دگرگون شده و درباره خدا
 موجودات ثنونی (عقول) و عقل فعال به آراء فاسد معتقد می‌باشند (فارابی ۱۳۵۴،
 فصل ۲۹)

در جمع بندی کلی می‌توان گفت از دیدگاه فارابی، اعمالی که در جهت سعادت
 واقعی انسان نباشد باعث بروز از خود بیگانگی است. نتیجتاً تمام مدینه‌های غیر
 فاضله از آنجا که دریافتی اشتباه از سعادت حقیقی دارند و نتیجه اعمالشان جدایی
 از سعادت حقیقی انسان است به نوعی دچار از خود بیگانگی می‌باشند.

عبدالرحمن ابن خلدون (۸۰۶ - ۷۲۲)

در قرن چهارم میلادی، ابن خلدون متفکر بزرگ مسلمان، نظریه‌ای در باب تغییر
 و تحولات اجتماعی ارائه نمود که از پر آوازه‌ترین، درخشانترین و جامع‌ترین
 نظریات در علم جامعه شناسی می‌باشد، تا آنجا که عده‌ای چون مارتیندال
 (D.Martindal) و باتومور (T.Bottomore) وی را به عنوان بنیانگذار علم جامعه
 شناسی می‌شناسند.

ابن خلدون دو ساختار اجتماعی را تشخیص داده و مشخصات آنها را بیان
 می‌کند:

اجتماع شهرنشین	اجتماع بادیه‌نشین
پرداختن به امور تجملی و وسایل ناز و نعمت	اکتفا کردن به ضروریات
دوری از خیر و نیکی و گرایش به خویهای نکوهیده	نزدیکی به خیر و نیکی (فطرت نخستین)
ضعف عصبیت	عصبیت قوی
صنعت و بازرگانی	کشاورزی، دامداری
پیروی از فرمانها و تباهی سرسختی و دلاوری	تندخویی و خشونت و دلاوری
اتکاء به دیگران (وابسته)	اتکابه خود (مستقل)
درآمیختگی در انساب	نسب خالص
فاسد در اخلاق، دین و در قدرت	پاکی اخلاق و غیرت دینی
فرورفتن در شهوات و گسترش روابط آزاد جنسی	حجب و حیاء و تعصب دینی
فردیت و خود محوری	اقتدار و تسلط خانواده و قبیله بر فرد
پایان اجتماع و عمران بشر	اصل و گهواره تمدن

آنچه در نظریه ابن خلدون حائز اهمیت بسیار است مفهوم عصبیت می‌باشد. ابن خلدون، عصبیت را به عنوان رشته پیوند افراد با یکدیگر و عامل انسجام و همبستگی معرفی می‌کند. وی، پیوندهای خویشاوندی، هم پیمانی، هم سوگندی، نسب دین و محیط و شرایط معیشت را به عنوان منشأ عصبیت دانسته و معتقد است سرنوشت جامعه‌ای که دارای عصبیت نباشد شکست خواری و تباهی است. خلاصه نظریه ابن خلدون این است که در برخورد بین بادیه نشینان و شهرنشینان، بدویان به علت داشتن وحدت اجتماعی ناشی از عصبیت قوی، بر شهریان پیروز می‌شوند اما از طرف دیگر جامعه بدوی چون به صورت جامعه شهری در آمد، به علت از دست دادن عصبیت و ... در معرض شکست بوده و مغلوب جامعه بدوی با عصبیت قوی شده و این دور همچنان ادامه می‌یابد. از دیدگاه ابن خلدون شهرنشینی عامل اصلی از خود بیگانگی است. وی می‌نویسد: شهرنشینان از این

رو که پیوسته در انواع لذتها و عادات تجمل پرستی و ناز و نعمت غوطه ورنند و به دنیا روی می آورند و شهوات دنیوی را پیشه می گیرند نهاد آنان به بسیاری از خویهای نکوهیده و بدیها آلوده شده است و به همان اندازه که خویهای ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته است از شیوه ها و رفتارهای نیک و نیکویی دور شده اند. (ابن خلدون ۱۳۶۹، ۲۳۱)

ابن خلدون در بیان خصوصیات شهرنشینان می نویسد: شهرنشینان بر بستر آسایش و آرامش آرمیده و عرق ناز و نعمت و تجمل پرستی شده و امر دفاع از جان و مال خویش را به فرمانروا و حاکمی واگذار کرده اند و... در نتیجه در نهایت غرور و آسودگی سلاح را به دور افکنده اند و در نتیجه خوی زنان و کودکان در آنان رسوخ یافته و به خود هیچگونه اعتمادی ندارند و این خوی رفته رفته چنان در آنان جایگیر گردیده است که به مثابه سرشت و طبیعت آنان در آمده است. (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۳۲۵)

به اعتقاد ابن خلدون کمال شهر نشینی مقارن است با از خود بیگانگی انسان چیزی که ابن خلدون با واژه مسح، از آن نام می برد ابن خلدون در این زمینه در فصل هیجدهم جلد دوم مقدمه می نویسد: غایت عمران و اجتماع عبارتست از شهرنشینی و تجمل خواهی و هرگاه اجتماع به غایت خود برسد به فساد بر می گردد... خویهایی که از شهرنشینی به دست می آید عین فساد است زیرا انسان را وقتی می توان انسان نامید که بر جلب منافع و دفع مضار و استقامت احوال و اخلاقی برای کوشیدن در این راه قادر باشد و حال آنکه یک فرد شهر نشین توانایی ندارد نیازمندیهای خود را به تن خویش فراهم آورد یا بدان سبب که در نتیجه آرامش طلبی از آن عاجز است یا به سبب بلند پروازی که به علت تربیت در ناز و نعمت و تجمل پرستی برای او حاصل آمده است و این دو صفت هر دو مذموم است و همچنین نمی تواند زیانها را از خود براند زیرا خوی دلاوری را به سبب تجمل پرستی و قهر و تأدیب از دست می دهد و در نتیجه این تربیت متکی به نیروهای

نگهبانی و لشکری می شود تا از او دفاع کند گذشته از این او غالباً از لحاظ دینی فاسد می شود زیرا عادات و فرمانبری از آنها مایه تباهی وی می شود و ملکات اخلاقی او به جز در افراد نادری تغییر می یابد، چنانکه ثابت کردیم و هرگاه انسان از لحاظ قدرت خود و سپس در اخلاق و دین خویش فاسد شود در حقیقت او انسانیت خود را تباه می کند و مسخ می گردد (ابن خلدون ۱۳۶۹، ۷۴)

از دیدگاه ابن خلدون از خود بیگانگی به علت تباهی اخلاق دین و قدرت و همت فرد که خود نتیجه شهر نشینی است، پدید می آید.

آیت الله مرتضی مطهری (۱۳۵۸ - ۱۲۹۲)

استاد مطهری با دیدی تیز بین و عمیق در مبحث انسان کامل به بیان مسأله از خود بیگانگی پرداخته است استاد مطهری لزوم رشد هماهنگ ارزشها را در انسان مورد تأکید قرار داده و معتقد است، کمال انسان در تعادل و توازن اوست، یعنی انسان با داشتن این همه استعدادها گوناگون آن وقت انسان کامل است که فقط به سوی یک استعداد خاص گرایش پیدا نکند و همه را متعادل و متوازن همراه هم رشد دهد. انسان کامل آن انسانی است که همه ارزشهای انسانی در او رشد کنند و رشد هر کدام از این ارزشها به حد اعلیٰ برسد.

از دید استاد مطهری انحرافات که برای فرد یا جامعه پیدا می شود دو نوع است. یکی انحرافات است که ضد ارزشها در مقابل ارزشها ایستادگی می کند مثل آنجا که ظلم در مقابل عدل و خفقان در مقابل آزادی و... می ایستند. اما بیشتر انحرافات بشر به این صورت است که یک ارزش از ارزشهای بشری رشد سرطانمانندی می کند به طوری که دیگر ارزشها را در خود محو می کند. (مطهری ۱۳۷۳، ۷۰)

استاد مطهری چندین مکتب مختلف را که صرفاً بر روی رشد یک ارزش تأکید می کنند، نام برده و دیدگاههای آن مکاتب را بادیگاه اسلام مقایسه می کند.

مکتب عقلی: به نظر این مکتب جوهر انسان یعنی فکر کردن و انسان کامل یعنی

انسانی که در فکر کردن به حد کمال رسیده است. در این مکتب، عقل نیرویی است که توانایی دارد جهان را آنچنان که هست در خود منعکس کند. اسلام با وجود تأکید بر عقل و لزوم کاربرد آن، عقل را یک شاخه از وجود انسان می داند نه تمام وجود و هستی انسان. انسان مکتب عقل، انسان ناقص است، انسان این مکتب، موجودی است که خوب می داند ولی موجودی است که خالی از شوق، خالی از حرکت و حرارت، خالی از زیبایی و خالی از همه چیز است. (مطهری ۱۳۷۳، ۱۴۹)

مکتب عرفان: وسیله ای که این مکتب برای رسیدن به مقام انسان کامل، معرفی می کند اصلاح و تهذیب نفس است. اسلام با وجود این که تا حدودی مؤید این مکتب است اما در این مکتب چیزهایی تحقیر شده است که اسلام با آن تحقیرها موافق نیست و آنها عبارتند از: تحقیر عقل، درون گرایی مطلق و نفس کشی. انسان این مکتب انسانی است که اجتماعی نیست، انسانی است که سر در گریبان خویش دارد و بس. (مطهری ۱۳۷۳، ۱۸۶)

مکتب قدرت: در این مکتب انسان کامل مساوی با انسان مقتدر و صاحب قدرت است. به عبارت دیگر در این مکتب، کمال، مساوی با توانایی و نقص مساوی با عجز و ناتوانی است، هر انسانی قویتر است کاملتر و هر انسانی که ضعیف تر است ناقص تر است. (مطهری ۱۳۷۳، ۲۷۵)

مکتب محبت: این مکتب کمال انسان را مساوی با خدمت به خلق و محبت کردن به مردم می داند. درست بر خلاف مکتب قدرت، از نظر اینها فقط در دنیا یک خوبی وجود دارد و آن احسان به مردم است و یک بدی وجود دارد آن مردم آزاری است. (مطهری ۱۳۷۳، ۲۸۸)

مکتب ضعف: این مکتب، قدرت را در حد افراط تحقیر نموده و کمال انسان را در ضعف انسان می داند. از نظر اینان انسان کامل انسانی است که قدرت ندارد چون اگر قدرت داشته باشد تجاوز می کند. (مطهری ۱۳۷۳، ۱۳۲)

مکتب برخورداری: انسان کامل در این مکتب انسانی است که از مواهب

خلقت، بیشتر برخوردار باشد. این مکتب معتقد است اگر می‌خواهید انسان را به کمال برسانید باید کوشش کنید او را به برخورداری بیشتر از طبیعت برسانید. (مطهری ۱۳۷۳، ۱۴۰)

مکتب سوسیالیسم: در این مکتب نقص و کمال انسانیت در دو چیز خلاصه می‌شود، نقص در آنجاست که بشر هر چه بیشتر جنبه فردیت داشته باشد و کمال انسانیت در جنبه جمعی است. به این معنی که انسان تا «من» است ناقص است و آن وقت کامل می‌شود که «من» به «ما» تبدیل شود. این امر با تبدیل مالکیت از خصوصی به اشتراکی ممکن می‌گردد. (مطهری ۱۳۷۳، ۳۱۹)

مکتب اگزیستانسیالیسم: در این مکتب توجه به ارزشهایی است که بیشتر جنبه فردی دارد و نه جنبه اجتماعی. این مکتب می‌گوید: انسان کامل انسانی است که تحت تأثیر هیچ قدرتی نباشد، آزاد مطلق زندگی کند و اراده‌اش آزاد باشد. می‌گویند: انسان کامل یعنی انسانی آزاد، در این مکتب حتی معتقدند که ایمان و اعتقاد به خدا و بندگی او، انسانیت را نقص می‌کند، چون انسان را وادار می‌کند در مقابل خدا تسلیم باشد و این به معنی سلب آزادی است. (مطهری ۱۳۷۳، ۳۲۶)

از دیدگاه استاد مطهری تمام مکاتب فوق، تصویری از یک انسان ناقص و به تعبیری انسانی از خود بیگانه را ارائه می‌دهند. چون در تمام مکاتب یاد شده تنها یک ارزش از ارزشهای متعدد و اصیل انسانی شکوفا شده و کامل می‌گردد و دیگر ارزشها به فراموشی سپرده می‌شوند. و انسانی که تنها یک استعداد او رشد یافته باشد، انسانی یک بعدی و به عبارتی انسانی از خود بیگانه است: از نظر آیت‌الله مطهری، تعلیمات اسلامی به همه ابعاد انسان اعم از جسمی و روحی، مادی و معنوی، فکری و عاطفی، فردی و اجتماعی، توجه عمیق داشته و نه تنها جانب هیچ کدام را مهمل نگذاشته است بلکه عنایت خاص به پرورش همه اینها روی اصل معینی دارد. (مطهری ۱۳۶۹، ۲۸۴) نتیجتاً از دیدگاه آیت‌الله مطهری تنها مکتب مقدس اسلام است که تصویری از یک انسان کامل (انسانی با رشد هماهنگ

ارزشها) ارائه می دهد.

دکتر علی شریعتی (۱۳۵۶ - ۱۳۱۲)

شاید دکتر علی شریعتی تا آن هنگام نخستین متفکر مسلمان باشد که واژه از خود بیگانگی را صراحتاً به کار برده و تعریف کرده است. شریعتی از خود بیگانگی را به معنای حلول جن در انسان می داند می گوید: از خود بیگانگی این اصل را بیان می کند که در شرایطی، انسان به گونه ای بیمار می شود که «خود» را گم می کند، شخصیت و هویت واقعی خود را نمی شناسد و وجود فطری و حقیقی خود را می بازد و این حالت، معلول رسوخ و حلول یک شخصیت یا هویت غیر انسانی در انسان است و در نتیجه تبدیل انسان به غیر انسان (شریعتی ۱۳۷۰، ۲۶۳) دیدگاه دکتر شریعتی در مورد از خود بیگانگی از جهاتی حائز اهمیت بسیار است: وی در بیان علل و عوامل الینه کننده از یکسری عوامل نام می برد که صرفاً در شرایط خاصی از تاریخ گذشته وجود داشته اند. از جمله:

مذاهب خرافی: شریعتی می گوید، این مذاهب با نفی همه قدرتها، ارزشها و اصالتهای انسان، همه چیز را به ارواح و اجنه و نیروهای غیبی و ... نسبت می دادند و نتیجتاً انسان را از خود بدر برده و به صورت بدبخت و بیچاره و بازیچه نیروهای نامحسوس و عوامل بی شمار ماورالطبیعی می پروراند. (شریعتی ۱۳۷۰، ۲۷۰)

جادو: به اعتقاد شریعتی، جادو نیز همچون مذاهب خرافی، انسان را بازیچه جن ها و ارواح خبیثه می داند و او را می دوشد و انسان را استثمار فکری می کند، آنچنان که می پندارد اجنه آماده حلول در او و آسیب رساندن به اویند. (شریعتی ۱۳۷۰، ۲۶۹)

شرک: از دیدگاه شریعتی، شرک انسان را به عنوان یک موجود مخلوق، مجبور، تابع و متأثر از چندین نیروی متفاوت و مختلف، متلاشی می کند و به تعداد خدایان انسان را شقه می کند. (شریعتی ۱۳۷۰، ۲۷۰)

از سوی دیگر دکتر شریعتی از علل و عواملی در بروز خود بیگانگی اشاره می‌کند که در هر زمان می‌توانند وجود داشته باشند اینها عبارتند از:

زهد: به نظر شریعتی آن نوع زهدی که به معنای مبارزه و نفی و قتل اساسی‌ترین غرایز طبیعی موجود در فرد انسانی است، باعث از خود بیگانگی می‌شود. شریعتی می‌گوید: این غرایز جزئی از ابعاد «بودن» آدمی‌اند، و انسان واقعی کسی است که همه این امور را پرورش دهد.

عشق: از دیدگاه شریعتی آن عشقی که عاشق در معشوق محو می‌شود و وجود خودش را از یاد می‌برد و اراده و خواست و تمایلات و نیازها و آرمانها و همه ابعاد دیگر وجودی‌اش در «او» نفی می‌شود و «همه او» می‌گردد عامل از خود بیگانگی است چه این عشق انسانی باشد و چه خدایی (بصورت صوفیانه و وحدت وجود)، (شریعتی ۱۳۷۰، ۲۷۹): در دو مورد فوق دیدگاههای دکتر شریعتی بسیار نزدیک به دیدگاههای آیت الله مطهری است، یعنی پرورش دادن تنها یک ارزش از ارزشهای متعدد انسانی.

اما شریعتی در مقام یک جامعه‌شناس به علل و عوامل دیگری در بروز از خود بیگانگی می‌پردازد که صرفاً متعلق به شرایط خاص جامعه معاصر است که در نتیجه نظام صنعتی پدید آمده است: اینها عبارتند از: ماشینیسیم، تکنوکراسی و بوروکراسی، نظام طبقاتی، پول و بورژوازی و... با توجه به شرایط و همچنین جامعه‌ای که دکتر شریعتی به عنوان یک متفکر و اندیشمند مسلمان در آن زندگی می‌کرد آن نوع «از خود بیگانگی» که از نظری بسیار خطرناک و هراس‌انگیز بود از خود بیگانگی فرهنگی بود که در نتیجه غربزدگی و تهاجم فرهنگی غرب در جامعه پدید می‌آمد. دکتر شریعتی راه حل از خود بیگانگی فرهنگی را بازگشت به خویشتن یا به عبارتی بازگشت به خویشتن اصیل انسانی و احیای ارزشهای فرهنگی و فکری سازنده و مترقی و آگاهی بخش خود یعنی تعالیم مقدس اسلام، معرفی می‌کرد.

نتیجه گیری

آنچه از این نوشتار به دست می آید، این است که از خود بیگانگی به عنوان یک آسیب اجتماعی - روانی، بطور دقیق و موشکافانه مورد توجه و عنایت مکتب مقدس اسلام و متفکران گرانقدر مسلمان بوده است.

دیدگاه اسلام برخلاف نظریات جامعه شناسان و روانشناسان و... بسیار جامع و عمیق می باشد. دلیل این امر آن است که دیدگاه اسلام به یک عصر و زمان خاص محدود نمی شود و از طرفی دیگر اسلام با ارائه تصویری کامل از ابتدا و انتهای انسان یا به عبارتی از آفرینش تا مرگ و پس از آن و همچنین بیان خصوصیات و ویژگیهای انسان و مشخص نمودن مقصد نهایی انسان و عوامل رسیدن به آن مقصد، به بیان مسئله از خود بیگانگی پرداخته است. متفکران مسلمان نیز با الهام از نظریات مکتب مقدس اسلام به تبیین از خود بیگانگی پرداخته اند و آنچه در نظریات این متفکران قابل تأمل است این است که در بیان مسئله از خود بیگانگی، هم جنبه های روانشناسانه و هم جنبه های اجتماعی را مد نظر داشته اند. در نظریات این متفکران همچنین یک نکته مشترک وجود دارد و آن عبارت است از توجه به امور معنوی و مذهبی در تبیین مسئله از خود بیگانگی. در پایان آنچه باید گفته شود این است که بیان و بررسی از خود بیگانگی در میان علماء مسلمان محدود به چهار متفکر فوق نیست و این پدیده روانی و اجتماعی مورد توجه بسیاری از اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. که شایسته است مورد توجه و عنایت محققان و دانش پژوهان قرار گیرد.

منابع فارسی

- ۱ - القرآن الکریم
- ۲ - آراسته خو، محمد، نقد و نگرشی بر فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی، نشر گستره، ۱۳۹۶.
- ۳ - ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۴ - باهنر، محمد جواد، انسان و خودسازی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۵ - تنهایی، حسین ابوالحسن، درآمدی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی، انتشارات مرندیز، ۱۳۷۲.
- ۶ - جعفری، محمد تقی، انسان در افق قرآن، بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.
- ۷ - خوشرو، غلامعلی، شناخت اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، اطلاعات، ۱۳۷۲.
- ۸ - ریتزر، جرج، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه احمد رضا غروی زاد، جهاد دانشگاهی ماجد، ۱۳۷۳.
- ۹ - ساروخانی، باقر، جامعه‌شناسی ارتباطات انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
- ۱۰ - ساروخانی، باقر، دائرة المعارف علوم اجتماعی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
- ۱۱ - سارتر، ژان پل، ادبیات چیست، ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، انتشارات زمان، ۱۳۵۲.
- ۱۲ - ستوده، هدایت الله، درآمدی بر روانشناسی اجتماعی، انتشارات آوای نور، ۱۳۷۳.
- ۱۳ - شریعتی، علی، اسلام شناسی ۱، انتشارات قلم، ۱۳۷۰.
- ۱۴ - فروم، اریک، جامعه سالم ترجمه اکبر تبریزی انتشارات کتابخانه بهجت، ۱۳۵۷.
- ۱۵ - فارابی، ابونصر، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه دکتر جعفر

- سجادی، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴.
- ۱۶ - فارابی، ابونصر، احصاء العلوم، ترجمه حسن خدیو جم، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۱۷ - کوزر لویس زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۱۸ - محسنی تبریزی، علیرضا، بیگانگی، نامه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۰.
- ۱۹ - مطهری، مرتضی، انسان کامل، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
- ۲۰ - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار جلد ۲، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹.
- ۲۱ - نصری، عبدالله، انسان از دیدگاه اسلام، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۶۸.

منابع انگلیسی

- 1 - Marshall, Gordon , The concise oxford Dictionary of sociology , oxford University , 1994.
- 2 - Swinge wood , Alan , ashort history of sociological Theory london McMillan, 1991.



ثرو بشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی